فرخنده اسماعیلی در گفت‌وگو با «جوان» از فعالیت امدادگران در دفاع مقدس می‌گوید

امدادگران جان خود را با سلامت رزمندگان معامله می‌کردند

فعالیت امدادگران در دفاع مقدس که زنان نقش برجسته‌ای در آن داشتند

■ احمد محمد تبریزی

امدادگری در دفاع مقدس یکی از بخش‌های مهم و کمتر گفته شده جنگ است. حضور پزشک‌ها و پرستارهای جوان و کم سن و سال در مناطق عملیاتی از اهمیت زیادی برخوردار بود. حفظ جان مجروحان و زخمی‌ها به این امدادگران بستگی داشت و آنها در سخت‌ترین شرایط با روحیه‌ای بالا بهترین کارها را انجام می‌دادند. فرخنده اسماعیلی، یکی از امدادگرانی است که با شروع جنگ خود را به عنوان امدادگر به مناطق عملیاتی رساند و تا چندین سال هم با عشق مشغول امدادرسانی به جبهه‌ها شد. «حسینعلی حیدری» همسر این امدادگر شجاع سال ۱۳۶۵ به شهادت می‌رسد تا خانم اسماعیلی به تنهایی فرزندش را بزرگ کند. فرخنده اسماعیلی، در گفت‌وگو با «جوان» خاطرات تلخ و شیرین گذشته را مرور می‌کند و از کار امدادرسانی در زمان جنگ می‌گوید.

نخستین روزهای جنگ شما براساس چه دیدگاهی وارد مناطق عملیاتی شدید؟

قبل از شروع جنگ من در کتابخانه سپاه کار می‌کردم و صحبت‌هایی مبنی بر تحرکات مرزی عراق می‌شنیدم که امکان وقوع جنگ را بالا می‌برد. من آن زمان چهارم دبیرستان بودم و اصلاً نمی‌دانستم جنگ یعنی چه. برایمان کلاس اسلحه می‌گذاشتند و در کلاس راجع به خمپاره حرف می‌زدند. وقتی ما صحبت‌های مدرس را درباره خمپاره می‌شنیدیم، می‌خندیدیم و می‌گفتیم جنگ دیگر چیست. هنوز خنده روی لب‌هایمان خشک نشده بود که جنگ شروع شد؛ جنگ با بمباران، ترس و وحشت. من از همان روزهای نخست، تصمیم گرفتم به منطقه بروم. سریع خودم را به کلاس‌های امدادگری رساندم که نیمه تمام رها شد. با اینکه خیلی از مردم آبادان از شهر خارج شده بودند، اما من نمی‌توانستم از آبادان دل بکنم. امکانات ازدواج و زندگی در جای امن برایم مهیا بود، ولی دلم نمی‌خواست از شهرم خارج شوم. تعصب خاصی به زادگاهم داشتم و نمی‌توانستم همانطور رهایش کنم.

با وجود آن حملات شدید، ترس و وحشتی که در شهر حاکم بود باز دلتان نمی‌خواست از شهر خارج شوید؟

زمانی که دشمن شهر را بمباران کرد، خیلی ترسناک بود و واقعاً آدم وحشت می‌کرد. من در لنج بودم که با خود فکر کردم برای چه به مناطق عملیاتی می‌روم و می‌دیدم که دفاع از اسلام من را عازم جبهه‌ها کرده است. زمانی که انقلاب شد نسل ما چقدر مسائل مختلف را یاد گرفت و فهمیدم ما چقدر نیاز داریم این مسائل برایمان تبیین شود و یکی دستمان را بگیرد. وقتی که انقلاب شد، امام‌خمینی در نقش یک پیامبر برایمان بود. امام در قلب‌مان جا داشت و اعتقاد قلبی به ایشان پیدا کرده بودیم. می‌گفتم اسلام آمد و برای من کارهای زیادی کرد و حالا نوبت ماست که کاری بکنیم.

می‌توان گفت حضور امدادگران ما هم مثل رزمندگان اعتقادی بود؟

یک شب که در بیمارستان بودم، یک ماشین آمبولانس زخمی‌ها را می‌برد و می‌آورد. قرار شد ما یکسری تجهیزات پزشکی و امدادی آماده کنیم تا این راننده که بعدها هم شهید شد به منطقه ببرد. یک روز دیدم که با یک پسر کم سن و سال آمده تا این تجهیزات را تحویل بگیرد، ما زمانی که این پسر را دیدیم، گفتیم ما که بزرگ‌تر هستیم، اگر کاری نکنیم باید از خودمان خجالت بکشیم. وقتی نوجوانانی را می‌دیدیم که برای حضور در جبهه بال بال می‌زدند، می‌گفتیم چرا ما هم جزوشان نباشیم؛ من در خاطراتم نوشته‌ام، نفهمیدیم این جنگ زهر هلاهل است یا قند عسل؛ زهر هلاهل یعنی شیون، جیغ و فریاد خانواده‌ها و شهادت و جانبازی جوانان ولی از آنطرف برایمان درس‌های زیادی داشت. دوستی می‌گفت، جنگ تلخ است و در آن عزیز از دست می‌دهید و ویرانی دارد. درست هم می‌گفت چون از خانواده خودم تا دیگران را که نگاه می‌کنم، به خوبی اثرات جنگ را می‌بینم. با وجود تمام تلخی‌ها و سختی‌ها، همین کار و محبتی که بین نیروها بود، خیلی شیرین بود و هر جایی را که نگاه می‌کنم کلی از این حلاوت و شیرینی می‌بینم. مثلاً الان که برق‌ها می‌رود و من شمع روشن می‌کنم، هیچ وقت خاطرات بد یادم نمی‌آید و برایمان شیرین و لذتبخش است، چون من را به دوران جنگ می‌برد. ما در جنگ قد کشیدیم و ساخته شدیم.

عمده روایت‌هایی که ما از دفاع مقدس داریم از زاویه دید رزمندگان و فرماندهان است، دوست دارم بدانم جنگ از نگاه امدادگران چگونه است؟

ما سختی‌های زیادی در جنگ کشیدیم و فاصله زیادی با خط مقدم نداشتیم و مرتب شهید و مجروح برایمان می‌آوردند. به عنوان مثال عراق جزیره مجنون را می‌کوبید، بعد می‌دیدیم که ۴۰ جانباز را با هم به بیمارستان آورده‌اند. من در بخش‌های مختلفی بودم، در نهایت اتاق عمل را انتخاب کردم و بعد به خود گفتم اینجا چه جای خوبی است، چون مجروح بیهوش می‌آید و بیهوش می‌رود. با اینکه ما در جبهه حضور داشتیم، ولی از فعالیت‌های فرهنگی دور نمی‌ماندیم. مثلاً می‌گفتیم سالگرد پیروزی انقلاب شده و باید کاری کنیم، دورهم جمع می‌شدیم و فکر می‌کردیم و نمایندگانی انتخاب می‌کردیم تا بتوانیم سالگرد انقلاب را جشن بگیریم. در بیمارستان کتابخانه زدیم و بچه‌ها از خانه‌های‌شان کتاب آوردند و کتاب می‌خواندند. جلسات فرهنگی داشتیم و نمی‌توانستیم بیکار بمانیم.

دوست داشتید جلوتر می‌رفتید و در خط مقدم حضور پیدا می‌کردید؟

آن زمان جایگاه خودم را می‌دانستم. یکبار عید به جبهه فیاضیه و خرمشهر رفتیم و برای رزمندگان آجیل بردیم. رزمندگان در سنگرها نشسته بودند و به خود گفتم چقدر دوست دارم در منطقه باشم. بعد دوباره خیلی سریع به خودم گفتم من باید در جایگاهم فعالیت کنم تا مفید واقع شوم. حضور هر کسی در جای خودش زیبا بود. مثلاً زنان زیادی در خانه‌های‌شان مربا درست می‌کردند، لباس می‌بافتند و چقدر این کارها ارزش داشت. زنی که در آبادان و در اوج جنگ در خانه‌اش را روستا ماند و شیر و ماست فروخت و شهرش را حفظ کرد، کارش ارزش خیلی زیادی داشت. هرچقدر شهر کمتر خالی می‌شد در آن شرایط جنگی ارزش بیشتری پیدا می‌کرد.

در آن سن و سال شهادت رزمندگان و دیدن مجروحیت و نقص عضوهای‌شان در روحیه‌تان اثر نمی‌گذاشت؟

قبل از جنگ اگر من یک خراش در بدن کسی می‌دیدم، حالم بد می‌شد، اما نمی‌دانم خدا چه نیرویی به من داد که در اولین تجربه‌هایم در بیمارستان، مجروحی که یک پایش قطع شده بود را پانسمان کنم. با خیال راحت مثل یک پرستار باتجربه این کار را کردم و انگار یک پرستار باتجربه بودم. یا در اتاق عمل شکم کسی که پاره شده بود را باید جراحی می‌کردم و من در تمام مدت عمل در اتاق حضور داشتم و کار می‌کردم. جالب اینکه جنگ تمام شد دوباره دیدن زخم و خونریزی حالم را بد می‌کرد.

> با اینکه ما در جبهه حضور داشتیم، ولی از فعالیت‌های فرهنگی دور نمی‌ماندیم. مثلاً می‌گفتیم سالگرد پیروزی انقلاب شده و باید کاری کنیم. دور هم جمع می‌شدیم، فکر می‌کردیم و نمایندگانی انتخاب می‌کردیم تا بتوانیم سالگرد انقلاب را جشن بگیریم

در طول این سال‌ها مجروحیت یا شهادت رزمنده‌ای در ذهن‌تان مانده است؟

یک روز که در اتاق عمل بودم و عمل‌مان تمام شد، دیدم در می‌زنند و سریع می‌گویند که به اتاق عمل بروم. به اتاق عمل نزدیک شدم و چند ارتشی را با لباس‌های خاکی دیدم که مجروحی را با قفسه سینه سفره و له شده آورده بودند. بدنش باز بود و وضعیت خیلی بدی داشت. وقتی او را روی تخت گذاشتیم دقیق خاطرم نیست که یکی از دست‌ها یا پاهایش افتاد. به ما گفتند که این نیرو در سردخانه بوده و آنجا متوجه می‌شوند که زنده است، سریع او را به بیمارستان می‌رسانند. دکتر وقتی این جانباز را دید با ناراحتی گفت یک قطره خون در بدنش نمانده و خیلی بعید است، زنده بماند. همه ناراحت بودیم و اطرافش حضور داشتیم. دکتر گفت خیلی سریع چند واحد خون تزریق کنید که در همین حین به شهادت رسید. انگار فقط آمده بود تا ما او را ببینیم. جوانی با محاسن بور بود و یکی از پرستارها گفت، انگار زیر تانک رفته است.

> قبل از جنگ اگر من یک خراش در بدن کسی می‌دیدم، حالم بد می‌شد، اما نمی‌دانم خدا چه نیرویی به من داد که در اولین تجربه‌هایم در بیمارستان، مجروحی که یک پایش قطع شده بود را پانسمان کنم. با خیال راحت مثل یک پرستار باتجربه این کار را کردم

آمادگی چنین اتفاقاتی را برای خودتان داشتید؟

ما خیلی در معرض حمله بودیم. بیمارستان شرکت نفت در نزدیکی عراق بود و هر لحظه امکان زدن آن بود. با این حال نگران جانبازی و شهادت نبودم. حفظ میهن و اعتقادات برایمان مهم بود. آن زمان همه می‌خواستند کاری کنند و کسی نگران جانبازی و شهادت نبود. همه‌چیز خدایی بود و همه با شعور و معرفت در جبهه‌ها حاضر می‌شدند. من برای سفری به شمال رفته بودم و آنجا سری به مزار شهدا هم زدم. روی سنگ‌های شهدا را که می‌خواندم، می‌دیدم جوان ۱۷ ساله شمالی به جنوب آمده و شهید شده است. وقتی او می‌تواند این همه را از شمال به جبهه بیاید، چرا ما نرویم. من با اینکه همسرم شهید شده، ولی هیچ وقت خودم را جدا نکرده‌ام و همیشه می‌گویم این شهدا برای ما رفته‌اند. گاهی از من می‌پرسند اگر به عقب برگردی، دوست داری زندگی‌ات چگونه باشد و من می‌گویم دقیقاً همین زندگی را می‌خواهم و دوست دارم با معرفت و ایمان بیشتری رقم بخورد.

حضور زنان در امدادگری و پشت جبهه چقدر فضای جبهه را تغییر می‌داد؟

زمانی که من در اورژانس بودم و کارم تمام می‌شد، به بخش‌های دیگر کمک می‌کردم. گاهی بعدازظهر به عنوان ملاقات‌کننده بالای سر جانبازان می‌رفتم و با آنها حرف می‌زدم. رزمندگان می‌گفتند وقتی ما شما را می‌بینیم که سن زیادی ندارید و اینچنین محکم ایستاده‌اید، کار می‌کنید به ما روحیه می‌دهید. انگار همیشه نقش امدادگری برای زنان تعریف شده و زمان حضرت رسول هم می‌بینیم که زنان امدادگری می‌کردند. آن روزها هیچ وقت یادم نمی‌رود و هنوز با خاطرات آن روزها زندگی می‌کنم. امدادگران در دفاع‌مقدس دوست داشتند از جانشان مایه بگذارند. آنهایی که اعتقادات عمیق‌تر داشتند، بهتر فعالیت می‌کردند و کسانی که کم‌تجربه‌تر و کم سن و سال‌تر بودند در جریان جنگ حسابی پخته می‌شدند.

حضور در جبهه چقدر جهان‌بینی و نگاه‌تان را به زندگی تغییر داد؟

موقتی و فانی بودن زندگی را به خوبی فهمیده‌ام. من حتی وقتی در خانه‌ام هستم، می‌گویم این خانه هم موقتی است و من چند روزی آمده‌ام و بعدش خواهم رفت. دنیا برای همه اینگونه است، منتها برخی متوجه آن نمی‌شوند و چنان به مال دنیا چسبیده‌اند که انگار همیشگی است.

فرخنده اسماعیلی (نفر وسط) در کنار دیگر امدادگران

یادکرد

عباس سرخیلی (نفر دوم از چپ) در کنار شهید حسین خرازی

یک‌سال از آسمانی‌شدن حاج عباس سرخیلی گذشت

مدال فتح بر سینه فرمانده خستگی‌ناپذیر جبهه‌ها

■ آرمان شریف

یک‌سال از عروج آسمانی حاج‌عباس سرخیلی گذشت. رزمنده‌ای خستگی‌ناپذیر که حضوری فعال در جبهه‌های جنگ داشت و رشادت‌های زیادی را در واحد زرهی از خود بجا گذاشت. در ادامه نگاهی گذرا به فعالیت‌های این رزمنده در دوران دفاع مقدس انداخته‌ایم تا بهتر با کارها و خدمات حاج‌عباس سرخیلی آشنا شویم.

■ **تشکیل گروه مقاومت مردمی**

سال ۱۳۵۹ در حالی که حاج‌عباس جهت مرخصی اقماری در آبادان به سر می‌برد، تهاجم سراسری دشمن بعثی آغاز شد و او با جمع‌آوری جوانان محله به گرد خود و تشکیل گروه مقاومت در کوی کارگر آبادان که از سوی سپاه پاسداران به سلاح‌های ابتدایی تجهیز شده بودند، نقشی مهم در مقاومت شهری خرمشهر و سپس در دفاع از آبادان در دوره محاصره ایفا کرد. مسئولیت‌پذیری ایشان و زمینه نظامی‌گری او در دوران سربازی توجه مسئولان نظامی سپاه پاسداران آبادان را به خود جلب کرد و موجب شد مسئولیت‌های مختلف دفاع در جبهه آبادان به حاج عباس واگذار شود؛ مسئولیت بخشی از جبهه ذوالفقاری در شمال رودخانه بهمنشیر، تحویل خمپاره‌انداز به ایشان در پشتیبانی آتش بخشی از جبهه آبادان، مسئولیت تطبیق آتش سپاه پاسداران آبادان در دوران پایانی محاصره و نیز در عملیات شکست حصر آبادان از آن جمله‌اند.

■ **پایه‌گذاری توپخانه در جنوب**

پس از آن واحد زرهی را در کنار ادوات خمپاره‌انداز تطبیق آتش سپاه پاسداران آبادان در سال ۱۳۶۰ با نظریه ارتقای آتش در جبهه به عنوان اولین‌های زرهی سپاه پاسداران در جنوب پایه‌گذاری کرد. وی از آتش زرهی در امر توپخانه علاوه بر تیر مستقیم، به دلیل امکانات توپخانه‌ای آن تجهیزات زرهی مورد استفاده قرار داد، بنابراین در امر توپخانه نیز می‌توان او را به عنوان اولین پایه‌گذاران توپخانه در منطقه جنوب تلقی کرد. آشنایی فرماندهان یگان‌های تازه تأسیس و عملیات قرارگاه جنوب سپاه پاسداران با حاج عباس در جبهه آبادان، باعث به کارگیری‌اش با مجموعه تطبیق آتش سپاه پاسداران آبادان در عملیات‌های آزادسازی مناطق اشغالی و تنبیه متجاوز شد. هرچه از جنگ می‌گذشت تجربه حاج عباس سرخیلی بیشتر می‌شد و در جبهه بیشتر او را می‌شناختند. با تصمیم فرماندهی سپاه پاسداران مبنی بر سازماندهی تیپ‌های مستقل زرهی، به عنوان فرمانده تیپ مستقل زرهی ۷۲ محرم از سوی فرماندهی کل سپاه پاسداران انتخاب شد. او در این دوره با به کارگیری تعمیرکاران ماشین‌آلات سنگین پتروشیمی خارک و صنایع فولاد اهواز، اولین تعمیرگاه مونتاژ و دمونتاژ تجهیزات زرهی با استفاده از امکانات شرکت سپنتا اهواز را در یگان رزم زرهی راه‌اندازی کرد.

■ **دریافت مدال فتح**

سردار بسیجی شهید حاج‌عباس سرخیلی در سال ۱۳۶۵ با ابلاغ سازماندهی مجدد یگان‌های مستقل زرهی با عنوان گردان‌های زرهی مستقل در سپاه پاسداران، مسئولیت سازماندهی و به کارگیری گردان مستقل زرهی ۷۲ محرم را از سوی فرماندهی سپاه پاسداران به عهده گرفت و تا پایان دفاع مقدس در عملیات‌های آفندی کربلای ۴ و ۵، تکمیلی کربلای ۵، کربلای ۸ و عملیات‌های پدافندی شلمچه، جزایر مجنون و مقابله با تک عراق در فاو و جزایر مجنون با همین مسئولیت شرکت کرد. پس از آتش بس نیز در مأموریت‌های مختلف مقابله با یورش مجدد احتمالی و حتمی دشمن در آبادان و کوشک با گردان مستقل زرهی تا سال ۱۳۶۸ شرکت فعال داشت. سردار بسیجی شهید حاج‌عباس سرخیلی از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۷۰ با تغییر سازمان گردان مستقل به تیپ مستقل زرهی ۷۲ محرم و پس از آن با ادغام تیپ‌های موجود در خوزستان در قالب تیپ یکم زرهی لشکر ۷ ولیعصر(عج) به عنوان فرمانده تیپ زرهی، تا سال ۱۳۷۱ خدمتش را ادامه داد. ایشان پس از سال‌ها مجاهدت‌های نظامی بارها متحمل جراحات جنگی بر اثر ترکش گلوله‌های توپ و خمپاره دشمن از ناحیه سر، دست و ریه در اثر جراحات شیمیایی شد. او همچنین به عنوان تنها فرمانده بسیجی یگان‌های رزم سپاه پاسداران در سطح شورای فرماندهی مفتخر به دریافت مدال فتح از فرماندهی کل قوا در سال ۱۳۶۹ شد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۵۶۷

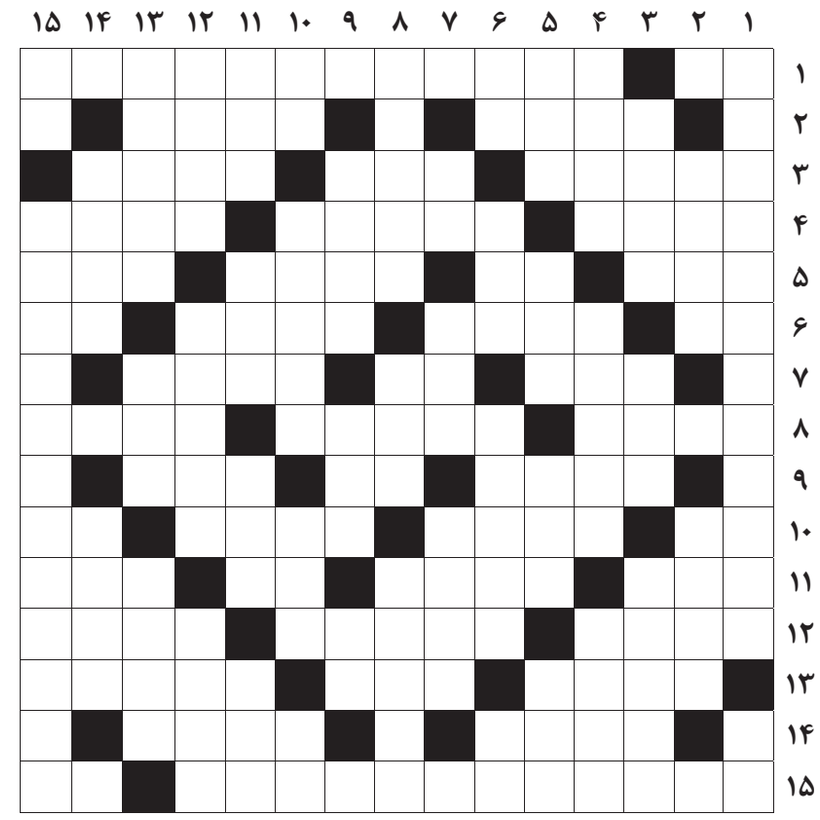

از راست به چپ

■ ۱-خاندان-مبارز بزرگ کشور اکوادور ■ ۲-جوان‌ترین امام شیعیان-از دروس پایه دبستان ■ ۳-شهری در عراق-نام دیگر بلدرچین-بی غل و غش ■ ۴-قاره زرد-اولین دوومیدانی کار ایرانی که توانست در المپیک مدال نقره بگیرد-مؤسس سلسله افشاریه ■ ۵-سوره امام حسین(ع)-زنده-دریابنده-باد ■ ۶-پیش‌شماره مخابراتی-کمربند مسیحیان-از ورزش‌های رزمی-همسایه تهران ■ ۷-غار رسالت-قورباغه-شرط‌بندی ■ ۸-پدر شعر نو-یکی از سه نتیجه مسابقات ورزشی-کشور نیشکر ■ ۹-زرداب-ردیف بافتنی-ورزش خشکی و آب ■ ۱۰-شکم‌بند طبی-میکسر-حاشیه سفید کتاب-همراه مت ■ ۱۱-زمان مرگ-قانون مغولی-خاشاک-آقا و سرور ■ ۱۲-رعایت کردنی در صف-آفریننده-لوکس ■ ۱۳-سوره سبحان-واحد شیشه-روزنامه ژاپنی ■ ۱۴-گشادگی میان دو کوه-از شعرای معروف هند که اشعاری دلنشین به فارسی دارد ■ ۱۵-اثری از موریس مترلینگ، نویسنده نامدار بلژیکی-نگهبان گله

از بالا به پایین

■ ۱-قرآن کریم آنها را برادران شیطان نامیده است-نقطه ضعف هر کس ■ ۲-پایگاه نشر افکار توحیدی-پچ پچ ■ ۳-ستمکار-شهری در سوریه-چای داغ ■ ۴-از اخلاط چهارگانه طب قدیم-حیوان شترگاوپلنگ-خاک ■ ۵-تابستان آذری-رنگ موی گیاهی-از اعمال حج-وفای به عهد ■ ۶-کلاه الف-شرف؛ آزرم-اضافه-پول ژاپن ■ ۷-دوستی-ملیت چخوف-بافنده ■ ۸-داماد-به عمل برآید-شهری در ترکیه ■ ۹-درجه‌بندی‌شده-پول-مادر تازی ■ ۱۰-گشوده-کمک و امداد-از نام‌های خدا-ریشه ■ ۱۱-عضو بی‌حس-پسوند مکان-خورشید-کلمه سؤالی ■ ۱۲-پهلوانان-بازتاب-شش‌ضلعی ■ ۱۳-اجبار کردن-از دستگاه‌های موسیقی ایرانی-مهلت دادن ■ ۱۴-آواز کبوتر-خانه کرم ابریشم ■ ۱۵-باران اندک-هافبک چلسی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲	۷		۶	۵		
۶					۹			
		۷				۲		
۱	۶		۸					
۳			۱					۷
							۳	۱
۸			۶	۱				
							۴	۳
	۴			۵			۶	

جدول کلمات متقاطع
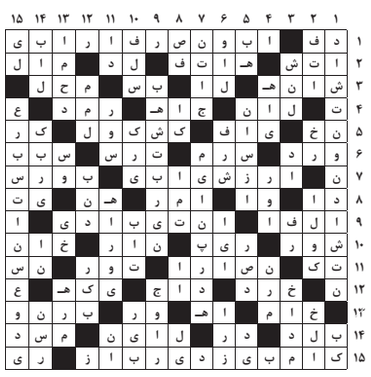
پاسخ جدول شماره ۶۵۶۶